



بسم الله الرحمن الرحيم

افتتاح ابواب محبت و شاد برگاه این درخت و علانیه است که نوع انسان را بجهت انصاف کامله برگزیده و تشریح
تعلیم تسلیم حضرت انصاف و خاصه ان با انصاف انصاف که یک یک بر ملاحت است و از هر انصاف
مصطفی بر استب علیا فائز که دیگرترین بعد بند و هیچ نیز نه از انصاف است و صلوات الله علی ابی حمزه و رضا و جعفر
انوان الصدق و الصفا و صاف در و نان با صفا میسر است که چون هنگام تالیف نواد الوصول فی شرح الفصول
بنظر این اجوف الباطن میفتند که اگر خاصیات ابواب مجرد و مزید جدا گانه تفصیل جمع کرده شد بتبیان بر
مفید و فنیان را معین خواهد بود و این خیال بهر هم چنان خلیجان می نمود که بهر خیال انش و انوان سرور و غیا
زمان و کوی سیر محمد عشق علی علیه السلام الی بالتباس و احراز الیفش پرده افتند و بعد علایم سحر و توفیق از وی
را هم موافق مدعایا فتش یعنی حرفی چند ریخته قلم و حمد و تعالی بر و کش بطور صفحات سابقه رقم کرده و پیوسته
مفید الطالب فی خاصیات الابواب و طوئیه علی مقدسه و بامیر مقصود البصونه عن العشرة و اثنتین ص
کنش مقبول عالم به مفید طالبان صدق توأم غیبیان را از و مجوری ده به غویان را بهر ایا دوری ده
زرد و فضولش در محو ظاهر سلیم بطبع را از و ساز و مخلوطه میا و نیز این جواب را بر باره با عنایت کتاب

در باب

و در باب اصلا که بر ذریعگی کاری نرا از جمله تعضیحات و معاری نرا از جمله مقدمه و بیان مهمی می باشد
 باید دانست که خاصیات و خواص و خصوصیات هر مطلق صریحان عبارتست از معانی ابواب و از افعال و اجزای
 فی المصطلح ما کان علی فعل فاعلی معانی و قال ابن الحاجب فی الشافیة فعل کما فی کثیرة و قال ابن مالک فی التمهید
 فعل کما فی کثیرة و قال شارح الاصول فی صمدنا و معانیها بلفظ التفسیر کما فی کثیرة و فی التفسیر
 نرا از معانی ابواب نیز دیده اند اما متخی غایب که انقدر کافی نیست و بهر حال بسیار از خواص الطبقات نمی پذیرد
 زیرا که اگر اخرج را بشمارد که از باب افعال برای تقدیه است نمیتوان گفت که معنیش اینست تقدیه است چه معنی آن
 بر آوردن و بیرون کردن است و مقدم تقدیه معنای تقدیه است اما تقدیه لازم نیست همچنانکه لازم است افعال را که
 ضد است پس مراد از معنی این باب معانی ثانویه است که لازم عامه معانی لغوی باشد اما کیف ما اتفق بر
 کثرت و اشتباه معنی مذکور نسبت باب مخصوص نیز در معنای معتبرست بدلیل آنکه اگر احوال بابی مفید معنی مذکور باشد
 که از بابی دیگر اشتباه دارد و گویند این باب موافق آن باب دیگرست و از اینجا است که شارح رضی می آرد و اما افعال
 هذا الباب یعنی ذلک الباب از احوال و احوال محال علیه تصدیق معنی عامه فیه و افعال و افعال تفضل الی باب آخر
 علیه فی ذلک المعنی این را همان مراد از خواص باب معانی ثانویه است که لازم عامه معانی لغوی الفاظ باشد
 اینست آنچه متفق است بر آن و آنرا که بسیار از ماورایین تفهیم را به غلط فهمیده اند و قدیم از جا و درستی بر آن
 زده خاصه از اینجا بعضی مایه وجود فی غیره که احوال و احوال دیگرست گمان برده ترکیب تکلفات باره و دو
 از کار گرفته اند از آنکه بعضی فرموده اند مراد از خاصیت خاص بودن این باب بعد از آنست که بالعکس یعنی این
 باب بدون خاصیت خود یافته شود و اگر چه این خاصه در بابی دیگر نیز موجود باشد و این سخن مخدوش است اولاً
 ازین که نظام از اضافت خاصیت به وی باب است که چیزی را که خاصیت گویند مختص لازم باب باشد
 و باب مختص به و ملزم به بالعکس و ثانیا بر تقدیر تسلیم ازین جهت که این معنی بر تقدیه یا تصحیه نسبت باب افعال
 شلخته و ادق نمی آید چه نمیتوان گفت که باب افعال بدون تقدیه یا تصحیه یافته نمی شود و زیرا که این باب خود بسیار
 از سلب و لزوم و غیر آن دارد و پس عیب حال کل خاصه بالنسبه الی کل باب آری باب را بنظر مجموع خواص
 معانی می توان گفت که این باب بدون اینها یافته نمی شود اما ازین کلام لازم می آید که هر واحد را ازین باب

سلطان خاصیات و خواص
 باشد و در بابی که در
 احوال و احوال است
 نسبت و احوال است
 بطریق سلف از قبیل
 عدل باشد و احوال
 الی باب آخر
 است و این باب را
 از باب دیگر اشتباه
 دارد و اما احوال
 اینست آنچه متفق
 است بر آن و آنرا
 که بسیار از ماورایین
 تفهیم را به غلط
 فهمیده اند و قدیم
 از جا و درستی بر آن
 زده خاصه از اینجا
 بعضی مایه وجود فی
 غیره که احوال و احوال
 دیگرست گمان برده
 ترکیب تکلفات باره
 و دو از کار گرفته
 اند از آنکه بعضی
 فرموده اند مراد از
 خاصیت خاص بودن
 این باب بعد از آنست
 که بالعکس یعنی این
 باب بدون خاصیت
 خود یافته شود و اگر
 چه این خاصه در
 بابی دیگر نیز
 موجود باشد و این
 سخن مخدوش است
 اولاً ازین که
 نظام از اضافت
 خاصیت به وی باب
 است که چیزی را
 که خاصیت گویند
 مختص لازم باب
 باشد و باب مختص
 به و ملزم به
 بالعکس و ثانیا
 بر تقدیر تسلیم
 ازین جهت که
 این معنی بر
 تقدیه یا تصحیه
 نسبت باب افعال
 شلخته و ادق
 نمی آید چه
 نمیتوان گفت
 که باب افعال
 بدون تقدیه یا
 تصحیه یافته
 نمی شود و زیرا
 که این باب
 خود بسیار از
 سلب و لزوم و
 غیر آن دارد
 و پس عیب حال
 کل خاصه
 بالنسبه الی کل
 باب آری باب را
 بنظر مجموع
 خواص معانی
 می توان گفت
 که این باب
 بدون اینها
 یافته نمی
 شود اما ازین
 کلام لازم
 می آید که هر
 واحد را ازین
 باب

معانی خاصیت گویند و هو باطل بالبداهة معنی از کتابها خواص و معانی محدود و چند را میگویند و در
 کتاب دیگر کم و بیش می آید چنانکه از ملاحظه مفصل تسهیل و شافیه و ایشاف و امثال آن پدید است پس اگر یک
 باب را بجز مجموع معانی خاص نامند باینکه بعضی خاصه هایش و بعضی از کتابها است و یک شده خاصه هایش باشد
 چه مجموع معانی بحیثیت اجتماع آنجا که نوشته شده علاوه برین حصه معانی ابواب همچنانکه فردی از افراد باقی نماند خیلی
 متعادل متعبر است پس برین تقریر حکم این معنی که اینها خواص باب فلان است صحیح نباشد و بعضی چنین آورده اند
 آنچه یافته شود و چیزی غالباً و در غیر آن معنی یافته نشود و اما غالباً بنا بالعکس اقامه کرده و گویند قطع نظر از آنکه این
 تقریر سوای قید غلبه معنی دیگری و عدم آن یا در قریش و دیگران یا تقریر اول است پس آنچه بران وارد شود و برینهم وارد
 خواهد بود و خود روش است باینکه باب افعال مثلاً اختصاص بخاصه تعدیه دارد و معنی دیگرش نیز مثل تفعل غالب
 یافته می شود نه بر سبیل قدرت و بلکه احوال باقی الا ابواب بالنسبه الی خواصها پس یافته شدن خاصه باینکه در ابواب
 در مفهوم خاصه تعبر نمیتواند شد و بعضی بر آنند که فوق است و خاصیت و خاصه و در بنی مقام اول است نه ثانی چه خاصیت
 مخصوص بجزی نباشد مثل حرارت و برودت که برای ادویه کثیره باشد و همچنین است لزوم و قیدی که در ابواب
 بسیار یافته می شود و بخلاف خاصه که در غیر مخصوص به یافته نشود مثل صبحک و کتابت برای انسان که از انسانی
 الصفت آنرا نمی نمایند که این قول بیست بر فرق میان خاصیت و خاصه حال آنکه اهل فن اصلاً فرقی بینهما
 نگذاشته اند گمان برفت فی صدر المقدمه معنی حرارت و برودت را نسبت ادویه خاصیت نمی گویند بل از قسم علم
 لازم است که اطباء آنرا کیفیت و سوب بسوی طبیعت کنند و گویند طبعش حار یا بارست و خاصیت نزدیکشان
 عبارت است از بعضی مقتضیات صورت نوعیه مثل جذب مقینا طیس آسن را و امثال آن که لا ینحی و لا تفصل
 فی نوادر الوصول باب اول در خاصیات شلانی مجرب و باید دانست که خاصیات فصل
 مفتوح بعین معنی نصر و ضرب و فتح محصور نیستند و از اینجا است که علامه زنجبیری در مفصل می آورد ما کان علی شکل
 فهو لسان لا تضبط کثرة و سعة و این حاجب در ایضاح می نگارد چون فعل مفتوح بعین انحراف و از ان افعالی
 است لهذا مضیش را کثیر قرار داده اند و کثره معنی فعلی خواهد بود که در آن یافته نشود و لهذا اهل فن تصریح خویش
 آن کثره را نوشته اند لیکن با تم بحروف برای تسکین خواطر مشتاقین نمونه واری مذکور می نماید تا طالب علم بطریق

خاصیات شلانی

[illegible][illegible]

[illegible]

١٠

نحو حی و غنی زنده و نوگردد بدلیل آنکه صفت این هر دو بر وزن فعل است و نیز از صفت طبیعی باشد نیست که
 که به باشد اما جهت اشتغال صفت قبل از ماضی کسره و ماضی ع مفتوح بدل کرده و سماعا و ناقصا و ای و صحیح
 نحو قوی و نفی و نفی و تنین و پاکیزه و بخت و فرزند بلیسین سابق الذکر و مطاوعت فعل مفتوح از
 نحو ستر و ستر و صمد و صمد و غده و غده و فوج و فوج و پشیدار پس پوشید و شد و گوش این پنج برکنید پس کنده شد و شد که پوشید
 و این باب خصائص دیگر نیز دارد و اگر اکثر همین است که مذکور شد صرح به صاحب التحمل و فاضل جابر بر دی گویند و
 نسبت مذکور بیشتر است آری بهر دو این معانی و نیز باب نسبت ابواب دیگر بیشتر است تا جمیع
 مضمریم صفت طبیعی است یعنی فعلیکه از نفس طبیعت صادر شود و موصوفش ان محمول و مخلوق و
 چون حی ای طبع حیرتی دیگر و در ان فعلی نیست الا محال لازم غیر منفک بود صرح باین که حاجب این پنج
 استرادی می آید و در این است که طبیعت فعل متعدی نیز صادر شود و نسبت زیر که چون ماضی است که نسبت
 طبیعت که فاعل فعل است یعنی گیرنده فعلی نیست پس صمد فعل متعدی که مفعول است و نیز این معنی چنان
 گنجایش ندارد و خود صمد و کبر و جن و فتح و مراد از صمد و کبر و کوهایی و کلانی جبه نیست چه بسیار باشد که غیر از کبر
 وقت جوانی کلان تر که در اول مراد از ان از قوت نامیست که در صفت نسبت کبر وقت صبی و جوانی و پیر
 پنج واحد از کوهایی بود و در کبر نسبت به غیر بطریق واحد از کلانی و همچنین مراد از حسن صفای ملک نرمی و
 از پنج ضد آن است که بیشتر انکساک می پذیرد و در تناسب اعضا و عظم است که هموار و یکسان باشد و
 و در حکم طبیعت یعنی فعلیکه بعد وجودش در موصوف حکم صفت غلطی پیدا کند در عدم انکساک مثل غده که
 از نور حاکم است و احتیاط و تقاضاست از لازم غیر منفک گردیده و اگر چه در اصل طبیعت حاضر است و غیر
 و در اصل مراد از وی شد و غیث گرد یعنی در رنگی و نسبت ابرو و لازم که و اگر چه در اصل طبیعت
 شبیه طبیعی یعنی صفتیکه در سر است مثل صفت طبیعی افقی باشد اگر چه حاضر مغایر بود مثل جانب که شای
 نجاست و جانب و نسبت اگر چه منفک گردد اگر گوی جنبک از از جانب طبیعت جدا نیست که از
 کلام فخر بن ساریست فقط و آن جهت نیست که قال لازم بری یا پس نسبت بک لای بود و بار از کثرت استعمال
 حد فک که در پس از قسم اصل مفعول است که قال بن الحاسب یا تعدی آن تفهیمین معنی و واقع شده است
 و نیز کلام الدار بر بنده فک قال الرضی بر همین است حال آن که سر آمد طلع امین چه شخصیت معنی طلع و نظر
 که در انی لازم است و کثرت ماخذ و آن قبیل است و نسبت الارض زمین بسیار دارد و در

١٠

[illegible]

فاجعہ حسیبہ

١٠٠

[illegible]

۱۰

[illegible]

مسجد الحجابی از ملا دوست محمد بن ملک الله بن جرجان است من یخبره و قد مر فی الصحاح

بسم الله الرحمن الرحيم

CALL No. { ١٩١٥ ف } ACC. No. ٤٠٣٤

AUTHOR محمد عشوق علي

TITLE مفيد الطلاب في خاصيات الطلاب

Acc. No. ٤٠٣٤

Class No. ١٩١٥ ف Book No. ١٩١٥ ف

Author محمد عشوق علي

Title مفيد الطلاب في خاصيات الطلاب

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

